

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نامه‌ای رسیده بود در انتقاد از خود من، البته به اسم انتقاد ولی انتقاد نبود و اینکه چرا در زمان حضرت آقای رضاعلی‌شاه فقرا از حالا با هم مهربان‌تر بودند. حالا با هم مهربان نیستند. حال من هم می‌خواهم جواب مختصری بگویم و هم اینکه یک خرده ببخشید نصیحت کنم. البته نصیحت مال بزرگ‌تر است که بزرگ‌تر باید نصیحت کند من از همه‌ی شما کوچک‌تر هستم. دلیل آن هم اینطور معلوم می‌شود چون هر چه می‌گویم گوش نمی‌دهید آدم از کوچک‌تر که حرف نمی‌شنود، از بزرگ‌تر حرف می‌شنود. یک مقدار این فرمایش نویسنده درست است، یک وقتی مثلی زده بودم و مرحوم هادی حائری هم شکل قشنگی به آن داد. می‌گفت که: این حوض منزل ما آب دارد (حوض منزل آنها یک حوض کوچکی بود) حال اگر مقداری قند در آن بریزید، این چه هست؟ آب هست؟ نه! آب نیست، شربت است؟ نه! شربت هم نیست. من اینطور گفتم یک مقدار معینی «دُر» محبت کم شده (دُر یعنی مقدار؛ امروز ترجمه کرده‌اند به نرخ، در بعضی مواقع حتی می‌گویند: نرخ خودکشی در ایران کم شده یا زیاد شده). هرچه جمعیت زیادتر بشود همان مقدار مشخص محبت که خدا مقرر کرده بین عده‌ی زیادتری تقسیم می‌شود. عده کم باشند سهم آنها بیشتر می‌شود و زیاد باشند سهم آنها کم می‌شود. این خود یک تشبیهی، تمثیلی است و جهت آن هم این است که وقتی جمعیت زیادتر می‌شود رفتاری‌های دنیا زیادتر می‌شود. حالا اصلاً بدون آن هم رفتاری‌ها زیاد شده ولی فرض کنید در یک دوران مملکت، اقتصاد آرام و ثابتی دارد مقداری رفتاری‌های زندگی داخلی هست، بشر وقتی متمدن و به اصطلاح شهرنشین است، این رفتاری‌ها برای او پیدا می‌شود، به علاوه رفتاری‌های امروز بیشتر است حتی خداوند مشکل و بیماری که می‌دهد بشر را تحریک و وادار می‌کند بگردد علت آن را پیدا کند. مثلاً بچه‌ی کوچکی توپ بازی می‌کند توپش را آن طرف می‌اندازید، به بچه می‌گویید: برو بردار بیار اینجا، و او این کار را می‌کند مشکل را خودتان ایجاد کردید برای اینکه به آن بچه یاد بدهید. خدا مشکلات ایجاد کرده برای اینکه ما جلو برویم. خدا وقتی می‌گوید: **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** (بقره، ۳۱)، همه‌ی علوم را به بشر یاد داد. حال خدا آمد پایین، میز و صندلی و تخته سیاه گذاشت یا همینطوری یاد داد؟! یک وقتی می‌گفتیم: سل علاج‌ناپذیر است. خیلی قدیم هم نه! همین هشتاد سال صد سال پیش. اینقدر بشر به دنبالش رفت تا علاج آن را پیدا کرد و حتی «باسیل دو کُخ» که به اصطلاح میکروب، باسیل کشف شده‌ی سل است، منسوب به «کُخ» یک دانشمند آلمانی است، خودش را مریض کرد که بمیرد و به دیگران گفت: بیایید حالات من را بنویسید. خدا اینطور علم یاد می‌دهد. خداوند از صد سال پیش علاج سل را به بشر یاد داده است. **عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا**. این حرفی را که من می‌زنم دیگری هم ممکن است بزند و خیلی هم آدم دانشمند و فاضلی باشد ولی این تکه‌ی آخر آن را نمی‌گوید ولی من این تکه‌ی آخر را اضافه می‌کنم. یعنی

هدف من از گفتن این، بیان آن تکه‌ی آخر است. ولی دیگری هم ممکن است بگوید و این تکه‌ی آخر را لازم نداند. بلکه اگر کسی در آزمایشگاه کار می‌کند ممکن است چنین کاری بکند ولی نه! همانجا باید یادش باشد. همانطوری که ما درویش‌ها نشان دادیم و گفتیم که باید از کسی که به انسان خدمت یا محبت می‌کند تشکر کنیم که اولش خداوند است. از همه‌ی نعمت‌ها تشکر می‌کنیم. خدا بیماری می‌دهد (بیماری که دیدیم نمونه‌اش را گفتیم) علاج آن را هم می‌دهد. نه اینکه از آسمان می‌دهد، ما می‌گردیم پیدا می‌کنیم. بسیاری از دانشمندان همینطور فداکاری کردند، خیلی‌های آن تا حالا به نتیجه رسیده، خیلی‌ها به نتیجه نرسیده است.

مشکلات اجتماعی را هم همینطور خداوند رد می‌کند، اگر ما نرویم دنبال رد آن، همانطوری که در تاریخ ما گفته‌اند البته عبارتی که تورات می‌گوید، ما آن را قبول نداریم، مطلب آن را که می‌گوید: خداوند گفت این که من آفریدم خیلی شیطانی می‌کند، یک کاری بکنیم، هر کاری بکنیم فایده ندارد. نوح را فرستاد به او یازده جان داد؛ یعنی یازده بار او را کتک زدند که داشت رحلت می‌کرد. ولی نوح چون مأمور بود باز با آن حال می‌آمد و دنبال کارش می‌رفت. این دفعه که حال آمد، خداوند گفت: دیگر بس است. غیر از اینها کسی دیگر به تو ایمان نمی‌آورد برو کشتی بساز.

ما اگر دنبال یاد گرفتن آن نرویم، چه کار می‌کند؟ کار نوح را می‌کند. حالا هم کرده، سونامی می‌فرستد، یک بمب اتمی می‌فرستد که یک مرتبه چندصد هزار نفر کشته می‌شوند. بمب نباشد خدا که بمب ندارد، کسانی را مأمور می‌کند از بمب بدتر. اینها همه اوامر خداوند است. وقتی خداوند می‌گوید با هم مهربان باشید همین امر رسیده است دیگر، می‌خواهید نباشید؟ بسم‌الله.

بعد ما هم تحقیق که بکنیم، هر کدام برای خودمان، می‌بینیم جمعیت زیاد است. حالا که جمعیت زیاد است چه کار باید کرد؟ هر کسی چیزی می‌گوید و فراموش می‌کنیم که خدا این را گفته، نگاه کنیم همان اوامر خدا را اجرا کنیم، نه اوامر غیر خدا و ضد خدا. برای جبران فعالیت اوامر خدا، اوامر خدا را اجرا کنیم. حالا هر آن چه هست. یک جهت آن این است که محبت از ارتباطات نتیجه می‌گیرد، یعنی باید دو نفر با هم مرتبط باشند تا محبتی ایجاد شود. شما به آقای ایکس در یک جایی، محبتی ندارید دشمنی هم ندارید. خداوند گفته است نباید کناره بگیرید و هیچکس را نبینید، رهبانیت را کنار بگذارید، در جامعه باشید برای اینکه با همه ارتباط داشته باشید و چون محبت همیشه باری به هر جهت دارد، وقتی به کسی محبت دارید، اگر ببینید یک روز صبح بلند شده و چشم‌های او قرمز است، ناراحت می‌شوید، می‌گویید این چیست؟ دوا می‌خواهید؟ برویم دکتر؟ چون جمعیت زیاد هست محبت کم یا زیاد می‌شود، یعنی برای انسان مسئولیت دارد انسان هم نمی‌تواند مسئولیت آن را بپذیرد، یک مقدار مشکلاتی هست که ما درست نکردیم، شخص من درست نکردم ولی من هم در این جامعه‌ای بودم که آن جامعه درست کرده است. بنابراین من هم مسئول هستم یعنی همانطوری که جامعه مسئول است من هم مسئول هستم. در یک اداره، در رأس یکی تصمیم می‌گیرد، اگر این تصمیم غلط باشد و ایجاد زحمت بکند، برای همه‌ی افراد هست. همچنین اگر فردی اشتباه یا خطا کند، مسئولیت آن به گردن آن رئیس است. خداوند می‌فرماید که به اوامر خدا و پیغمبر گوش بدهید و اجرا بکنید. از آن طرف، به پیغمبر هم دستور می‌دهد، و می‌گوید: **فَأَسْمِعْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ**

مَعَكَ (هود، ۱۱۲)، خودت به آنچه که به تو امر شده، مستقیم باش، استقامت به خرج بده و عمل کن. نه تنها خودت **وَمَنْ تَابَ مَعَكَ** هر کسی با تو هست، یعنی همه‌ی مسلمانان. پیغمبر یک جا فرمود که: **شَيْبَتِي سُوْرَةُ هُوْد**، سوره‌ی هود من را پیر کرد، پرسیدند چرا؟ این آیه را خواند، منتها این آیه در جای دیگر قرآن هم هست در یکجا فقط با خود پیامبر است: **فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ** آنطوری که مورد امر هستی، انجام بده. در اینجا به من گفتند که مسلمان‌ها هم همینطور باشند. من نمی‌دانم چه قدرتی دارم که اینها را بتوانم بگردانم، این است که مرا پیر کرد.

حالا به هر جهت ما آنچه که می‌توانیم انجام می‌دهیم، آن اندازه که می‌توانیم انجام می‌دهیم که مویی از ریش پیغمبر سفید نشود. ولی قبول آن در این دنیا با خود پیغمبر است، در آن دنیا هم با خداوند است. حتی کوچک‌ترین امریه را سهل یعنی بی‌اهمیت نگیرید البته گفته‌اند: مکروهی و مستحبی. گفته‌اند، نخواسته‌اند باعث تحمیل باشند، خواستند به اصطلاح یک خرده ما را گول بزنند مثل اینکه بعضی چیزها را به اختیار ما گذاشتند. برای اینکه ما خلیفه‌ی خدا هستیم باید گاهی اوقات خودمان تشخیص بدهیم و آنها را اختیار نکنیم. البته به آنچه طبق آن رفتار کردیم ایرادی بر آن نیست. مثلاً، البته این صحیح نیست، می‌گویند: خوردن پنیر مکروه است، مگر با مغز گردو. اگر کسی مغز گردو نداشت پنیر نخورد؟ نه! گفته‌اند مکروه است اگر کسی خواست بخورد، بخورد، نخواست، نخورد. گناه و حرجی هم بر آن نیست. اینجا را به اختیار ما گذاشتند، برای اینکه اختیار ما و خود ما تربیت بشویم که از اختیاریان چطوری استفاده کنیم؟ همینطور در مورد مستحب. به هر جهت وقتی آدم فکر می‌کند می‌بیند. یکی گفته بود که: خدا چرا فلان کار را کرده؟ چرا...؟ به او گفتیم: فرض کن خدا تو را نشاند سر جای خودش، چه می‌کنی؟ هر چه گفته بود یا مخاطب یا خودش، فکر کرد اگر این کار را بکند باز فلان جا چنان می‌شود. یکی یکی همینطوری، تا آن آخر فکر کرد و گفت: همینطوری خوب است. همینطوری می‌کنم. حالا چه خوب، چه بد، این زندگی، این وضع برای ماست و مشکلات آن بر دوش ماست، خودمان باید بگردیم و راه چاره را پیدا کنیم، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یکشنبه ۱۳۹۰/۳/۲۹)



سؤالاتی رسیده که جواب آنها مختصر است، یکی نوشته می‌خواهم بدانم در چه مرحله‌ای از سلوک هستیم؟ مرحله‌ی سلوک صد درجه ممکن است داشته باشد، من چه بگویم؟ مثلاً بگویم شما در درجه‌ی پنجاه و چهارم هستید؟! و به علاوه این بحث مطرح است که آیا اصولاً مصلحت هست که کسی بداند در چه مرحله‌ای از سلوک است؟ اکثراً می‌گویند: نه، برای اینکه اگر کسی بفهمد، اگر خیلی پایین باشد، مایوس می‌شود، ناراحت می‌شود، دماغ سوخته می‌شود، اگر نه، بالا باشد به خودش مغرور می‌شود و اصطلاحاً باد می‌کند و می‌گوید که من از اولیاءالله هستم، دیگر چه فرق می‌کند که آب ساده بخورم یا یک چیز دیگر بنوشم. بنابراین هیچکس لازم نیست که مقامش را بداند. شاید هم یک جهت اینکه حتی انبیاء و اولیاء همیشه به درگاه خدا استغفار می‌کردند همین باشد. می‌گویند پیغمبر شاید روزی هفتاد بار می‌گفت: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ**. آنها هم که چون عرب هستند، عربی استغفار می‌کنند معنی آن را می‌فهمند، مثل ما نیستند که **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ** می‌گوییم ولی نمی‌فهمیم که

منظور چه هست.

شاید هم جهت آن این است که درجات به سوی خدا بینهایت است. درجه‌بندی‌ها هم اعتباری است و الا درجه‌بندی وجود ندارد. مثل شیرینی که درجه ندارد بگوییم این ده درجه شیرین است، آن پانزده درجه. همین قدر بگوییم که آن از این یکی شیرین‌تر است، دیگری ممکن است بیاید بگوید: نه، این از آن شیرین‌تر است. این تقسیم‌بندی‌ها به اصطلاح فکر خود ماست. بنابراین لازم نیست کسی بداند. یکی مثلاً گفته برای رفع خستگی روح چه کار باید بکنم؟ من نفهمیدم روح چطوری خسته می‌شود؟ روح یا هست یا نیست. اگر روح در بدن در سر جای خودش باشد، همه چیزهای دیگر خودش باید برود دنبالش، روح از جایش تکان نمی‌خورد. اگر هم روح نباشد که اصلاً حساب پاک است. خستگی فکری مال این است که شخص اعمال خودش را بی‌نتیجه بداند و مثلاً بگوید: چه فایده من از این همه نماز که خواندم، بنابراین او از آن خسته نشده، از این فکر غلط خسته شده است. شما مثلاً نماز که می‌خوانید، رسید که از خدا نمی‌گیرید، مثلاً رسید کند چهار رکعت نماز عصر رسید. بنابراین چه فرقی هست چه یک نماز بخوانید، چه ده تا بخوانید، به درد خدا نمی‌خورد. فقط بحث در این است که وظیفه‌ی خود را انجام داده یا نه؟ می‌خواهید این را بدانید، باید وظیفه‌ی خودتان را بدانید که همیشه درجه‌ای بالاتر از آن هست که می‌توانید انجام بدهید. این است که آنچه در قدرت شماست انجام بدهید، مابقی به عهده‌ی اوست. ذکر و فکر گفتن عبادت است، نماز خواندن هم عبادت است، درجاتی هم دارد یعنی اگر خیلی خوب نماز خواندید درجه‌ی بالا دارید، اما درجه‌ی بالاتر از آن هم هست، که رسیدن به خداوند است. پیغمبر هم که خود خدا نشد، ایشان در آخرین درجه‌ی انسانیت بود. بنابراین هنوز درجات داشت که برود، منتها تا درجه‌ای رفت که برای بشر امکان دارد. این برای عبادت است، همانطور که گفتم منتظر رسید برای عبادت نباشید. وظیفه‌ی ماست که در حدّ توان بندگی کنیم دیگر خوب بودن یا بد بودن آن، با ما نیست. به میزان استطاعت خود و آنچه از قدرت فکری ما و روحی ما برمی‌آید انجام می‌دهیم، دیگر نمی‌دانیم همین است یا بهتر از این هم هست؟ فقط باید سعی کنیم بهتر از آن را انجام بدهیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۳۹۰/۳/۲۵)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تائب (مجدوب علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی (بیانات جلدات صبح) / شرح رساله شریفه پندصالح (تلفیق دو دوره آغاز شده در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام) (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (استحاره، خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده، حقوق مالی و عشریه، رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه پانچ به نامه‌ها) / مجموعه دستور العمل‌ها و بیانیها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها، عرفان در کار اداری، سلوک عرفانی در دوره مدرن) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEHI21.COM اقدام فرمایید.